

پژوهشی در اندیشه های حسین پناهی با تاکید بر نمایش دو مرغابی در مه

سید فیض الله افرازی زاده

s.f.afrazi@gmail.com

گرد آفرین محمدی

چکیده :

حسین پناهی شاعر، نویسنده و هنرمندی است که زبان خاص او زبان ایماء و اشارات است و در هر زمینه ای که به خلقت آثار هنری خود پرداخته ، رمز و راز های بسیاری بکار گرفته است تا بتواند فلسفه ذهنی خود را بهتر و زیباتر به تصویر بکشد. فلسفه ای که بر خاسته و برگرفته شده از درد هجران و فراقی است که از بارگاه قدس همراه آدم خاکی هبوط کرده و میل و اشتیاق بازگشت به حریم حرم عشق را همچنان در او زنده نگه داشته است و این راز بزرگ تلاش های خستگی ناپذیر انسان است.

کلمات کلیدی : حسین پناهی، شعر ، دومرغابی در مه، تفکر، اندیشه، من و نازی

مقدمه :

دایره ی شناخت انسان نسبت به هموعان و محیط اطراف و یا دیگر پدیده های گوناگون، که در طول حیات وی به گونه ای با آنان در ارتباط است ، از راههای مختلف و متفاوت صورت می پذیرد. ولی بیشترین شناخت، در برخورد و رویارویی عینی و فیزیکی است . یعنی اینکه ،اگر کاراکتری خاص چه انسان و چه سایر پدیده ها، در محیط دقت و حوزه توجه ما قرار گرفته باشند ، یا به نوع و تعبیری محاط بر آن باشیم و پیوسته تغییرات گوناگون و روند رشد ، نمو و تخریب او را مد نظر داشته باشیم . با اینکه آگاهی ، گاهی به صورت طبیعی و بدون خواست و هدف اولیه بوجود می آید ، در پاره ای موارد – که بسیار محدودتر است – با هدف خاصی و برنامه از پیش تعیین شده صورت می پذیرد.

نوع دیگر شناخت که بر خلاف گزینه قبل ، بیشتر در باب شناخت دو هموع و بیشتر ، افراد جامعه انسانی صورت می پذیرد و محقق است ،مطالعه رفتار ماندگار است. یعنی مطالعه رفتارهای اجتماعی، فکری ، فلسفی و اندیشه های یک نفر از روی آثار به جای مانده از او .

استاد شهید مرتضی مطهری در تماشگاه راز می فرماید : البته شناخت و پی بردن به افکار و اندیشه های

کسی که امروز در دسترس نیست از طریق آثار بجای مانده و نوشته های او کاری معقول و اصولی

است.(مطهری، ۱۳۶۶: ۲۵)

حسین پناهی ، اگرچه فردی بود که در بین ما زیست ، لب به سخن گشود ، خندید و شاهد گریه و خنده هایمان بود و او را بارهای بار در هیبت های مختلف دیده ایم ، اما پیش از آنکه لب به سخن بگشاید و ما باورمان گردد که ممکن است روزی را نیز بدون حسین به تماشای تلویزیون و مناظر غروب آفتاب بنشینیم ، بار سفر بست و سبکبال و سبکبار ، مرغابیان نگاهش در مه غلیظ ناباوری مان گم شد . حالا به ناچار باید ، دنبال شخصیت های پرده برداری نشده، از این هنرمند بنام ، در آثار و نوشته هایش باشیم، تا راز خنده های تلخ و اشکهای گرم او را بهتر بشناسیم و بیشتر بدانیم که :

آن روشنای خاطر آشوب در افقهای تاریک دوردست

نگاه ساده فریب کیست که همراه با زمین

مرا به طلوعی دوباره می کشاند ؟

(پناهی، ۱۳۷۴: ۱۳۴)

پناهی در ظاهر کلام

پناهی ، در ظاهر کلام فردی است که از روستاهای دوردست و محروم کهگیلویه سر بر می کند ، با فقر و محرومیت شدید که خاص اینگونه مناطق و روستاهاست ، دست و پنجه نرم می کند . فردی است که رنج دیده ، درد کشیده و محرومیتها را با جسم و جان خود لمس کرده است ، پس جهان بینی او جهان بینی

خواهد بود که به نوعی خالی از درد و رنج نیست و جهان را عنصری بی رحم می داند که تازیانۀ خود را بر تن نهال آدمیت فرود می آورد .

آثار حسین پناهی

آثار باقی مانده پناهی شامل دو دسته اند ، یک ، خود ساخته ها یعنی آن دسته آثاری که خود او به عنوان یک نویسنده تئاتر ، تلویزیون ، سینما و . . . بوجود آورده است و یا آنها را کارگردانی و بازی نموده است. دسته دوم آثار او، آثاری است که مانند دیگر هنرمندان در آنها فقط به ایفای نقش پرداخته است و در تنظیم و کتابت اولیه آنها نقشی نداشته است .

پناهی در آثار دیگران

در خصوص گروه دوم ، یعنی آنهایی که حسین پناهی در آنها فقط به ایفای نقش پرداخته است ، باید گفت که در نگاه اول نقش فردی سر به هوا ، بی خیال و یا فردی با خصوصیات ویژه و خاص خود است او به چیزهایی فکر می کند که دیگران فکر نمی کنند ، به نمادها و اشیاء و واکنشهایی عشق می ورزد که گویا دیگران هیچوقت خود را به زحمت فکرکردن ، درک کردن و حتی نگاه کردن به آنها نمی اندازند.

حرکات ، حرکات رفتاری فردی دون مغز است و رفتارها رفتارهایی است که با شئونات و تعاریف

اجتماعی فعلی فاصله های زیادی دارد . قهقهه خنده او را عاملی است ، غیر از دیگر عوامل که سبب خنده

دیگران می شود . گریه او گاهاً در شدت خنده دیگران رخ می نماید ؛ گویا به خنده دیگران می گرید و به گریه دیگران می خندد .

او رابطه و وقایع بین اشیاء و پدیده ها را به گونه ای می بیند که یا دیگران نمی بینند و یا خیلی وقت ها پیش برای دیگران حل شده است .

وقتی لب به سخن می گشاید ، تلخ می گوید و در بیشتر اوقات گزنده می گوید ، گویا می خواهد چیزی را بگوید که خود نیز نمی تواند بگوید و واژه ای را بر زبان آورد که خود نیز نمی داند چیست . عجیب است که در تمام نقشهایی که وی در آثار دیگران بر عهده می گیرد نیز به همین گونه عمل می نماید و گویا یک نفر تمام آن متنها و دیالوگها را برای او نوشته است ، نه افراد مختلف .

پناهی در آثار خود

نقش پناهی در آثار خود نیز همانند نقش آفرینی در آثار دیگران است و باز همان شخصیت عجیب ، متغیر با فلسفه ای جدا از زندگی و روند عادی حرکت جامعه ، با ایده هایی متفاوت از ایده جهان پیرامون و افرادی که در سرگیجه دوران به سر می برند . عجیب است چگونه ممکن است که او در آثار خود نیز همانند آثار دیگران با همان شیوه و دیالوگ به ایفای نقش بپردازد . چه کسی این دیالوگها را تنظیم می کند .

- بعدها دوستان او می گویند که او در صحنه های مختلف با اجازه کارگردان از دیالوگهای آزاد خود استفاده می کرد و دست او را همیشه باز گذاشته بودند . سخن در باب چگونگی و توازن آن را به مقولات دیگر که در پی می آید موکول می کنیم.

پناهی و فولکلور استان:

نقش حسین پناهی در فولکلور استان به گونه ای است که کمتر کسی توانسته است به جایگاه رفیع او برسد . چرا که حسین پناهی در یک سطح کلی به فولکلور استان نگریسته است، و آن را با فولکلور برتر کشور، و گویش رایج زبان فارسی همراه نموده است ، استفاده از واژگان و اصطلاحات لری در تمام دیالوگ های نمایشی حسین پناهی، بسیاری از واژگان لری را در بین مردم سراسر کشور رواج داد . گزاف نگفته ایم ،اگر بگوییم که برای رونق گویش لری و ترکیب آن با زبان فارسی و گویش رایج آن کافی بود تا حسین پناهی چند سالی بیشتر زنده می ماند.

اصطلاحات در حال فراموشی گویش لری در دیالوگ های حسین پناهی اگر چه دید اول و نگاهی سطحی کاملاً پیش پا افتاده و بیشتر کاربرد طنز گونه دارد و شاید در ظاهر موجب تمسخر و خنده دیگران در باره آن واژه یا اصطلاح خاص را در پی دارد ، اما حسین پناهی به زیبایی تمام از همین نکته طنز آور بیشترین استفاده را کرده تا کلمات و واژگان لری در گویش های دیگر و بخصوص فارسی زبانان بیشتر مورد استعمال قرار گرفته و این واژه کم کم ملکه ذهن گردیده و استفاده از آن از غیر عادی بودن ، کاملاً عادی گردد و پس از مدتی به علت کثرت استعمال عمومیت پیدا کرده و از واژگان لاینفک زبان گردد.

استفاده دیگری که مرحوم حسین پناهی از واژگان و فرهنگ فولکلور استان داشت ، این بود که با بکار گیری اصطلاحات لری که در حقیقت ریشه در زبان شناسی و اصالت واژگانی فارسی داشته اند و جزئی لاینفک از گویش لری بودند ، ولی به علت کم توجهی در گویش لری هم کم کم استعمال خود را از دست می

دادند، با بکارگیری حسین پناهی و کثرت استعمال او از این گونه واژگان در دیالوگ های خود، دیگران را به اصالت گویش لری و اینکه این گویش به زبان اصلی فارسی نزدیک تر است، متوجه نمود.

واژگانی مانند، طماطم، کلگ، بلوط، تلی طماطمی، بکلو (بولاغ اوتی)، دی (مادر)، دا (مادر)، آوره

(وسایل)، آوریل (استکان و نعلبکی)، دولک (پارچ)، جومه (جامه)، بک (قورباغه)، لاله (فانوس)، روز

(خورشید)، لچی (کفش)، ملکی (کفش)، لیزک (گیاهی کوهی و خود رو که برای غذا های گوناگون استفاده می شود)

این قبیل کلمات و جملات در اشعار و آثار حسین پناهی بسیار زیاد است به گونه ای که می توان ادعا نمود که حد اقل ۲۰٪ از آثار حسین پناهی از مسائل مهم فولکلور برخوردارند.

«بی بیون» نام فیلمی از حسین پناهی است که در باره زندگی روستای خودش دژکوه ساخته شده است و تمام آن به گویش محلی و زبان محاوره ای فارسی تنظیم شده است و حتی اسامی بکار گرفته شده در آن نیز کاملاً محلی و مختص روستای دژکوه و شهر سوق می باشد.

یار یار های حسین پناهی، در دو کاست مشهور و معروفش، که در آن به زیبایی تمام شروه و یار یار لری می سراید، و از نظر زیبایی شناسی موسیقایی نیز بسیار مورد توجه است؛ از دیگر کار های به یادگار مانده از حسین پناهی است که توانایی و علاقه وافر نامبرده را به فولکلور استان و این که کاملاً هدفمند از واژگان و اصطلاحات محلی استفاده کرده را، نشان می دهد.

خلاصه ای از فیلمنامه «بی بی یون» برگرفته از سایت حسین پناهی:

«حسین پناهی . با بهانه ی ورود خانم معلمی به روستای بی بی یون وارد روستا می شود ، و بعد می توانید همه ی اتفاقات مهم روستا را دنبال کنید . روستایی دور افتاده با حداقل امکانات و کوچک که کدخدا دارد ولی همه برای رفع مشکلاتشان به زنی پناه می برند که در روستا به خاله معروف است ، حتی خود کدخدا !

کتاب با مقدمه ای از ویسوا واشیمبورسکا شروع میشود : " خنده دار بودن شعر گفتن را ، به خنده دار بودن شعر نگفتن ترجیح می دهم ! " .

و بعد "صبح - خارجی - روستا" ، فیلمنامه با نمایی از گله ی گاوهای الماس گاوپون شروع می شود الماسی که تا پایان ماجرا حضور دارد ، ولی فقط حضور دارد و فقط مشغول چرای گاوهایش است با همان آواز محلیه همیشه گی اش به نظر من پناهی می خواد با قرار دادن الماس گاوپون در لابلای همه ماجراهای کوچیک و بزرگ داستان به مخاطب بگه که توی دله همه ی دردسرای دنیا یه الماس گاوپون هست که خیلی ساده تر از همه به زندگی نگاه می کنه ، فارغ از همه ی دردسرا !» (سایت شخصی حسین پناهی)

در این فیلم نامه نیز می بینیم که کلمات گاوپون و حال و هوای روستا و اتفاقات آن بیشترین تاثیر را داشته است.

دی ظلمات بی کش غریوی ها دِ جونم

ناله نالِ بیکسی دی مکه تا سخونم

نه دِ جایی ستین نه و جایی ستارِ

بیا بکو دیارم آساره آسمونم

(برگرفته از نوار کاست حسین پناهی)

ویا در شعر دیگر دارد:

سوزنِ سرما گرته ، زردِ زردِ رنگ ریش
سومِ صحرا بس و نایی نیاره گاو و خیش

تشک افتو نیتره ای سوزِ سردِ در کنه

حس خون دردِ چطوری پیرمردی سر کنه

چالنه او وگرت ، هیمیل تر واییه

بی دیه او هیمیل ، سوی تیل کور واییه

(برگرفته از نوار کاست حسین پناهی)

آثار و اشعار حسین پناهی به صورت لری و مستقل از دیگر اشعارش در دو کاست با صدای خود به بازار آمده است که به زیبایی هرچه تمام تر جایگاه ادبی و موسیقایی این شاعر توانای ادب فارسی را می رساند ، اما با توجه به اینکه قصد به تصویر کشیدن اندیشه های عارفانه حسین پناهی را داشتیم این مهم را بیشتر در دو مرغابی در مه یافتیم که در ادامه به برخی جنبه های عارفانه آن توجه می کنیم.

فلسفه و جهان بینی پناهی :

پناهی دنیا را به سان کارخانه ای می بیند که هرآن نظمی نو حاکمیت آن را بدست می گیرد تا در سرایشی تندی که قرار است سقوط کند جان به سلامت بدر برد. اما این آشفته بازار و غلطیدن پی در پی و دست به دست شدن نهایتاً در راستای اراده ای قوی و لایتغیر است که باید حاکمیت جهان را دارا باشد .

«می اندیشیدم که گناه ، تکرار تجربه هاست

و شیطان از دریچه صدف پوسیده ای سرک کشید و گفت

خداوند ،

اراده جهان را به انسان سپرده است «

(پناهی، ۱۳۷۴: ۵۱).

و یا در جای دیگر قصد دارد تا به خداوند جسمیتی فیزیکی دارد و عاشقانه و عارفانه با او دو استکان

چای بنوشد و به چشمان او نگاه کند .

او خداوند را دوستی می بیند که باید با اونسست و چشم در چشم او با او به سخن پرداخت .

“ . . و رسالت من این خواهد بود

تا دو استکان چای داغ را

از میان دو یست جنگ خونین

به سلامت بگذارم

تا در شبی بارانی / آنها را / با خدای خویش

چشم در چشم هم ، نوش کنیم «

(پناهی، ۱۳۷۴: ۱۳۴).

پناهی ، از گذر قافله آدمیت با شتاب موجود و فنا و نابودی این کاروان به شدت بیمناک است و

لب به شکوه می گشاید و دنیا را هر چند دنی و پست می داند اما وسیله ای می داند که بیشتر از آدمی عمر می

کند و دست به دست ، به افراد مختلف خواهد رسید .

“خورشید جاودانه می درخشد در مدار خویش

مائیم که پا ، جای پای خود می نهیم و غروب می کنیم

هر پسین ”

(پناهی، ۱۳۷۴: ۱۳۴).

این فلسفه و دیدگاه در مورد دنیا و عوامل طبیعی در خصوص لجاجت و سخت جانی دنیا ، شعر

مرحوم شهریار را در ذهن متجلی می سازد که می فرمایند :

“ تو ای کوهساری که چندان که دیدم

به سنگینی و سهمگینی فزودی

بشر زاد و مرد و تبه شد ولی تو

همان سنگدل کوهساری که بودی

بتاب آفتابا که صد قرن دیگر ،

همان گیتی افروز عاد و ثمودی ”

(شهریار، ۱۳۶۸ : ۲۷۴).

اما این ، همه فلسفه او نیست ، فلسفه و جهان بینی پناهی فراتر و دردناک تر از آن است که بگوئیم در گذر قافله عمر متحیر و حیران است . برخی از آثار او ، سراسر انتقاد به جامعه و فکر آدمی است که سرچشمه مقصود اصلی را به فراموشی سپرده است و در تلاش است راهی پیدا نماید تا بتواند دوباره به همان سرچشمه اصلی و حیاتی وجود خویش ، نائل آید . به عنوان نمونه و شاخص در این خصوص به دو مرغابی در مه می پردازیم .

پناهی و « دو مرغابی در مه »

نمایشنامه "دو مرغابی در مه" نوشته مرحوم حسین پناهی و به کارگردانی رسول نجفیان اجرا شده

است.

این نمایشنامه به سرگذشت زن و شوهری به نام الیاس و اکرم می پردازد که از روستا به تهران آمده اند.

شاعرانگی روستا و طبیعت بکر از مرد شخصیتی ساخته که سودای نویسندگی در سر پیروراند و به نوشتن رمان

یا داستانی بزرگ در زندگی فکر کند. الیاس در زرق و برق شهر دودآلود و پر از توهم می آید، می رود،

یادداشت می نویسد و نکته پردازی می کند، به امید اینکه روزی، روزگاری به آنچه در عمق رؤیایش گنگ و مه آلود مانده دست یابد. الیاس و اکرم با دو اسم مستعار الیوت و ماریا همدیگر را صدا می زنند.

دو مرغابی در مه در واقع نوعی تراژدی مدرن است، تراژدی که در آن تخیل پویای انسان در دنبال کردن اهداف مادی به نتیجه نمی رسد و ناچار یا آگاهانه معنویت را در پیش می گیرد و یا به توهم تبدیل می شود که خود تراژدی اسفناک است.

دو مرغابی در مه ، از جمله آثاری از پناهی است که دید نقادانه و انتقاد آمیز شدید خود را در آن بیان داشته است و به شدت فلسفه و دیدگاههای جهان بینی و جهان شناختی او را به معرض نمایش می گذارد .

دو مرغابی در مه ، تمثیل است ، تمثیلی که اگر در جریان آن قرار نگیریم نمی توانیم به راحتی پرده از سایر افکار و اندیشه های او برداریم ، در دو مرغابی در مه پرده ها به کنار رفته اند و حقیقت را آشکار می کنند ، این داستان ، در ظاهر داستان آدمیانی است که از روستا و شهرهای کوچک وارد شهرهای بزرگ می شوند و در روند ترقی شهری باید با تمام معیارها سازگاری پیدا نمایند ، و حتی اسم ها را نیز تغییر می دهند تا مظاهر ترقی و تجدد شامل حالشان گردد و هویت شان در آن همه اسم های فرنگی و شهری مخفی بماند . او برای قند شهر ، دست به هر عملی خواهد زد و تمام تلاش خود را به کار می برد تا به لذت شهری و شهر نشینی نائل آید و به شهروند مبدل گردد.

اما به دیده دیگر و از طرف دیگر ، پناهی با تمرکز کامل و دقت و حوصله دقیق انتقاد می کند که

« من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم »

(دیوان حافظ، ۱۳۷۹، ۴۲۸).

در دو مرغابی در مه ، ده و روستا ، کنایه از آسمان پاک است ، چرا که ده را آسمانی پاک است . ده کنایه از بهشت برین است . جایی که تمام قوانین ، زیبا و طبیعی و دوست داشتنی است و وسوسه شیطان که تمام مظاهر شهری را به خود گرفته است ، انسان غفلت زده را از ده و روستا ، یعنی زادگاه آفرینش خود دو می کند و در دام دنیا (شهر) گرفتار می کند و مظاهر شهری چنان است که انسان بخت برگشته حتی نام خود را باید به فراموشی سپارد و به نامهای دیگر شناخته گردد . اما آن سرشت و فطرت اولیه با وجود تغییرات شدید همچنان بیدار می ماند و ته مانده های ذهن انسان - این کبوتر محبوس در قفس - همچنان به فکر آزادی و روزهای خوب پرواز بر شاخه گل‌های زیبای بهشت به تپش در می آید .

دو مرغابی در مه ، حوادث کارگاه آدمیت است ، حکایت خلقت است ، فریب آدم و دانه ممنوعه است .

« ای دل ساده

برگرد به دهات خود

و با یک کشک شور بساز

که قند شهر دروغی بیش نیست»

(پناهی، ۱۳۷۵: ۳۹).

می خواهد برگردد به اصل خود ، به ذات خود ، به همان دنیای ساده ، پاک ، صمیمی و بی آرایش

خود .

او باید دنیا را با تمام زرق و برقهایش فراموش کند ، نباید این دانه ممنوعه (قند شهر) دل او را فریب می داد ، وسوسه شهر و چراغهای رنگارنگ و چشمک زن او دیری نمی پاید که ملال و دلزدگی را با خود به همراه خواهد آورد ، باید به اصل خود برگردد .

قند شهر، کنایه است . کنایه از دانه ممنوعه و خطای آدمی ، و شاید « کشک » به بازی گرفتن فلسفه های مادی گرایان باشد که کارگاه آفرینش و خلقت اولیه انسان و آدم را نفی می کنند ، اما پناهی به زیبایی تمام آن را اصل و نهاد و حقیقت محض می داند و گرفتاریهای آدمیت را فراموشی این اصل می داند .

بشر امروز ، در دامن وسوسه هایی گیر افتاده است که رهایی از آنها برای او تلخ و عذاب آور است ، پس برای رهایی هم که شده تمام گذشته خود را به فراموشی می سپارد و با انکار آنها سعی در بهبود وضعیت فعلی خود دارد .

حسین پناهی ، با آگاهی تمام شهر را و مظاهر آن را ، نمادی از دنیا می گیرد و روستا را همان جایگاه اولیه انسان یا بهشت . خود و خانمش « الیوت و ماریا » را آدم و حوا که از بهشت به اراده خود و فریب ابلیس رانده شدند .

پناهی فریاد می زند و غمگین است از اینکه در بین زمین و آسمان گم گشته است ، او را جایگاهی

فراتر از تمام این ها بوده است و باید به آن جایگاه اصلی خود باز گردد .

در انتهای هر سفر

در آینده

دار و ندار خویش را مرور می کنم

این خاک تیره ، این زمین

پاپوش پای خسته ام

این سقف کوتاه ، آسمان

سرپوش چشم بسته ام

اما خدای دل !

در آخرین سفر

در آئینه به جز دو بیکرانه کران

به جز زمین و آسمان ، چیزی نمانده است

گم گشته ام کجا ، ندیده ای مرا

(حسین پناهی ، ۱۳۷۴ ، ۹۴)

در نمایش دو مرغابی در مه، نامه ای که ماریا یا همان اکرم تغییر نام یافته برای باباش می نویسد چنین آمده

است: «باری، اگر از احوال ما خواسته باشید،

سلامتی حاصل است و ملالی نیست جز دوری دیدار شما.

باباجان چقدر دلم برای صفا و صمیمیت شما تنگ شده است.

به الیاس گفتم از باغ ها و مزارع بنویس، از دشت ها و کوه ها، از صدای خوش رودخانه

از خواندن چلچله ها،

به الیاس گفتم از مسجد میدان ده بنویس که دستهایش را

به نیایش رو به آسمان گرفته است،

و هر صبح با آواز خروس بی بی کوکب صدای اذانش بلند است.

به او گفتم از شب بنویس که غوک ها و سیسیرک ها

صدایشان همه جارا برمی دارد.

به الیاس گفتم به ده بر گردیم،

در آن جا همه چیز برای کتابی است که صفحاتش دیگر سپید نیست.

بابا جان دستهای خاک آلوده ی شما را می بوسم که اگر

یک روز شخم نزنند ، تخم نپاشد ، درو نکند،

آن وقت در این غربت همه همدیگر را می خورند.»

(پناهی، ۱۳۷۵: ۸۵).

حسین پناهی عارفی است که با عشق به زندگی و با دقت تمام زندگی را پلی می داند برای رسیدن به

جایگاه اصلی و اولیه خویش ، او زندگی و جهان دنیوی را فانی می داند و آن را تبعید گاهی در نظر می گیرد

که باید با تحمل سختیهایی در آن ، خود را برای برگشت به جایگاه اولیه و اصلی آماده کند و عاشقانه با خدای

خود عشق می ورزد و آنگاه که در بین دو سراب خوف و رجاء به هروله می رود و هر آن امید از یکی کنده به دیگری می بندد ، الطاف خداوندی که شاید در قالب خوشی ها ، نعمات ، مصائب ، بلایا و دردها باشند ، او را آگاه می کند که هنوز نیز چشم بر تو داریم و از مسیر ما بیرون نرو، او را ذوق زده می کند و می سراید .

«بیراهه رفته بودم

آن شب

دستم را گرفته بود و می کشید

زین بعد همه عمرم را

بیراهه خواهم رفت .»

(حسین پناهی ، ۱۳۷۴ ، ۱۲۶)

به یقین که حسین پناهی عاشق بود ، عاشقی که با معبود خود به عشق بازی می پرداخت و در

این عشق بازی قهر و آشتی و گریه و خنده با هم آمیخته شده بود ، و گاهی

« طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد در دل دوست به هر حيله رهى باید کرد »

(نشاط اصفهانی ، ۱۳۷۶ ، ۴۸)

نتیجه گیری:

حسین پناهی شاعری بوده است که او را پیش از اینکه شاعر بدانند به عنوان یک هنرمند بنام و شهره

عرصه سینما و تئاتر شناخته اند . پس از آن است که با کتاب شعر مشهور خودش به نام من و نازی به صورت

مستقل به شعر نیز روی آورد، هرچند که بیشتر دیالوگ های آثار نمایشی او را اشعاری می نامیدند که در قالب های مختلف و بخصوص سپید و نیمایی ارائه می شد، اما همیشه شخصیت هنر او بر شخصیت شعری او غالب به نظر میرسید.

اشعار حسین پناهی با آن فلسفه خاص و شیرین و در بیشتر موارد گزنده خود حاکی از روحی لطیف است که ناملايمات را بر نمتابد و خود را مرغ آستان ملکوت می داند که چند روزی قفسی از تن بر او حاکم کرده اند و هر آن باید این کالبد خاکی را واپس نهاده تا توان رجعت به گلشن نگاه یار را داشته باشد.

حسین پناهی نه تنها در اشعارش به هجران از بارگاه قدس می پردازد و مویه کنان دل بهانه گیرش را با خاطرات جوار رحمت حق زنده نگه می دارد، بلکه در متون مختلف نمایشی خود نیز تمامی نمادها و شخصیت ها و حتی اسامی، بازگو کننده این خواست دل شاعر هستند تا حد اقل با بیان این غم عظیم، به آرامشی موقت دست یابد.

دومرغابی در مه و شخصیت های مهم آن همگی شرح راندن دونفر از محیط پاک و بی آلایش روستا(کنایه از بهشت) به شهر است و جذب شدن در غفلت و بی خبری شهری که همان اشاره به مظاهر فریبنده دنیاست که عارف را از رسیدن به کمال مطلوب باز می دارد.

فهرست منابع:

- ۱- پناهی، حسین، دو مرغابی در مه، ۱۳۷۵، چاپ اول، الهام، تهران
- ۲- پناهی، حسین، من و نازی، ۱۳۷۴، چاپ سوم، الهام، تهران
- ۳- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان اشعار، ۱۳۷۹، بکوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علی شاه
- ۴- شهریار، محمد حسین، دیوان اشعار، ۱۳۷۰، نشر چشمه، تهران
- ۵- مطهری، مرتضی، تماشاگه راز، ۱۳۶۶، سوره مهر، تهران
- ۶- نشاط اصفهانی، دیوان اشعار، ۱۳۷۶، نشر دانش، تهران

کاربر